

رعایت حقوق کودکان وظیفه همه شهروندان است!

بهرام رحمانی

bahram.rehmani@gmail.com

اخیرا از دوستانم دو واقعه تکان‌دهنده در مورد کودکان توسط والدین آن‌ها را شنیدم؛ یعنی یکی از دو وقایع در یکی از شهرهای کردستان ایران اتفاق افتاده و دیگری در یکی از کشورهای اروپایی. در این فکر بودم که چگونه این دو واقعه را در جهت رعایت حقوق کودکان با خوانندگان در میان بگذارم.

تا این که مطلبی را در سایت بی‌بی‌سی فارسی دیدم. مطلبی هولناک‌تر و بسیار تکان‌دهنده‌تر. خواندن همین خبر به من انگیزه بیش‌تری داد تا این دو واقعه را با هدف دفاع از حقوق کودکان، با خوانندگان عزیز در میان بگذارم.



مردم مصر از پیدا شدن جسد یک پسر ۸ ساله با دست‌های قطع‌شده، شوکه و خشمگین شدند. به گفته دادستانی این قتل به حفاری غیرقانونی آثار باستانی مربوط می‌شود.

جسد این کودک را پدرش، عصام ابوالوفا، چهار روز بعد از گم شدن او، در یک زمین کشاورزی در استان اسیوط، در منطقه مصر علیا پیدا کرد.

پلیس، سه برادر را در ارتباط با این قتل دستگیر کرده است. دو نفر از آن‌ها اعتراف کرده‌اند که برای فروش دست‌های کودک به یک کاوشگر آثار باستانی مرتکب این جنایت شده‌اند که قصد داشته از آن‌ها برای دسترسی به گنجینه‌ای مدفون در یک حفاری غیرقانونی استفاده کند.

ابوالوفا که شغلش رانندگی است، به بی‌بی‌سی عربی گفت: «همه خاطراتم را با پسر محمد به یاد می‌آورم. هر وقت تنها می‌نشیم، گریه می‌کنم و نمی‌توانم وضعیت را تحمل کنم. او هر روز منتظر من می‌ماند تا از سر کار برگردم.»

ابوالوفا می‌گوید انتظار نداشته اتفاق بدی برای محمد بیفتد، چون همه اهالی روستا او را به خوبی می‌شناختند. او می‌گوید: «خبر مثل صاعقه روی سرم خراب شد. تحقیقات پلیس نشان داد کسانی که فرزندم را کشتند، از بستگانم بودند که با او بازی می‌کردند و حتی با من دنبالش می‌گشتند.»

این جنایت واکنش‌های خشم‌آلودی را در شبکه‌های اجتماعی به دنبال داشت.

بسیاری از کاربران این شبکه‌ها خواهان مجازات شدید مرتکبان شدند تا درس عبرتی برای دیگران باشد.

گروهی دیگر، از والدین کودکان خواستند با نظارت بیش‌تر بر افرادی که فرزندان‌شان با آن‌ها در ارتباط هستند، از آن‌ها بهتر محافظت کنند.

در سال‌های اخیر جنایت‌های مشابهی در مصر رخ داده است. در سپتامبر ۲۰۲۱، روزنامه‌ها گزارش‌های زیادی از قتل و تکه‌تکه شدن یک جوان در روستایی در منطقه مصر علیا منتشر کردند.

به گزارش خبرنگاران محلی، عموی این جوان، عمه‌اش و پسرعموهایش به قتل او اعتراف کردند و گفتند که برای باز کردن یک مقبره باستانی، جسد او را به‌عنوان قربانی به یک روح تقدیم کرده‌اند.

در سال ۲۰۲۳، دختری در مقابل پدرش در خانه‌شان در استان جیزه مورد تجاوز یک مرد قرار گرفت. دادستان پرونده مرد متهم به تجاوز را به دادگاه جنایی شهر جیزه ارجاع داد.

مرد ادعا کرد که دستور یک جن را برای باز کردن یک مقبره باستانی زیر خانه دختر دنبال می کرده است. پدر دختر دستگیر شد و در زندان درگذشت. متهم به تجاوز نیز چند ماه بعد، چند روز قبل از صدور حکم دادگاه، مرد.

قربانی کردن انسان‌ها در جست‌وجوی گنجینه‌های باستانی در مصر، جنایتی آشنا است. این کار ریشه در این باور دارد که مقبره‌های باستانی باید در حضور یک «شیخ» باز شوند تا آن‌چه را که او طلسم‌های فرعون می‌خواند، باطل کند. شیوخ، کسانی هستند که ادعا می‌کنند روحی را احضار می‌کنند که از مقبره محافظت می‌کند. آن‌ها برای این کار مبالغه‌ناگفتی پول می‌گیرند و خواهان ریختن خون یک قربانی می‌شوند. با این که اغلب خون حیوانات را طلب می‌کنند، اما بعضی مواقع ادعا می‌شود که خون انسان، به ویژه کودکان، برای باز کردن گنجینه‌ها لازم است.

دکتر احمد بدران، استاد باستان‌شناسی و تمدن مصر باستان در دانشگاه قاهره، می‌گوید این جنایات، به ویژه در مصر علیا، به دلیل رویای کسب ثروت از طریق یافتن آثار باستانی رخ می‌دهد. او می‌گوید این «شیوخ کلاهبردار» مردم را متقاعد می‌کنند که زیر خانه‌شان گنجینه یا مقبره‌ای با یک جن یا روح محافظ وجود دارد که در ازای خون انسان درهای مقبره را باز می‌کند. دکتر بدران می‌گوید: «مصری‌های باستان مکان‌های دفن را که شامل گنجینه‌هایشان بودند برای محافظت از سرقت پنهان می‌کردند، اما هیچ جن یا روحی را برای محافظت از آن‌ها به کار نمی‌بردند.» او اضافه می‌کند که همه حفاری‌های علمی و باستان‌شناسی «بدون قربانی یا خونریزی» انجام شده‌اند. این استاد دانشگاه خواهان «افزایش آگاهی عمومی، تشدید مجازات‌های قانونی و مقابله با شیوخ جعلی» است و می‌گوید رسانه‌ها باید بیشتر به این موضوع بپردازند.

همین شیوخ در ایران حاکم هستند؛ حاکمانی که از هیچ جنایتی فروگذار نیستند: دزدی، تجاوز، دست و پا بردن، چشم درآوردن، اعدام‌های فردی و جمعی، ترور مخالفین در داخل و خارج کشور، راه‌اندختن جنگ‌های «نیابتی» در کشورهای منطقه، زن‌ستیزی، آزادی‌ستیزی، دشمنی با علم و دانش و آگاهی و...

دوست عزیزی برایم تعریف کرده است که در سال ۱۳۵۶ زن و مرد جوانی صاحب یک بچه دختر می‌شوند. اما چندی بعد بچه فوت می‌کند و بچه را طبق معمول جنازه او را در یک گورستانی دفن می‌کنند و چیزی که برای پدر و مادر این کودک به یادگار می‌ماند درد و غم و اندوه از دست رفتن او بود. پدر بچه همان روزی که جسد بچه را دفن می‌کنند شبانه به گورستان می‌رود و بچه را از زیر خاک بیرون می‌کشد و به زیرزمین خونه‌اش می‌آورد. جنازه را به پتوی خود بچع می‌پچید و دور چمدانی می‌گذارد. دو هفته می‌گذرد و هم هوا سرد بود و هم زیرزمین. هم‌چنین جسد کودک را آغشته به عطر کرده بود که بود ندهد. خانمش مریض بود و مادرش از او پرستاری می‌کرد. در طول روزها مدتی شوهرش گم می‌شد اما هنگامی که برمی‌گشت چشمانش قرمز شده و بسیار ناراحت و آشفته بود. خانواده‌اش از پدر بچه می‌پرسیدند کجا بودی و چرا این قدر ناراحتی و گریه کرده‌ای؟ می‌گفت سر مزار بچه می‌روم. این وضع به مدت دو هفته‌ای ادامه داشت. تا این که مادر بچه حالش خوب می‌شود و زیر زمین می‌رود تا دنبال چیزی بگردد. ناگهان چشم‌اش به چمدانی می‌افتد که از گوشه چمدان پتوی بچه بیرون مانده است. به دلیل این که خانواده همه لباس‌ها و سایل بچه را از دید مادر جمع کرده بودند بیکه می‌خورد که چرا پتوی بچه این جاست. چمدان را باز می‌کند و می‌بیند جنازه بچه توی پتو پیچیده شده و در چمدان قرار داده شده است. جیع می‌کشد و نمی‌داند چه اتفاقی افتاد بیهوش نقش بر زمین می‌شود. می‌گوید: وقتی که بیهوش آمدم در اتاق بودم و اعضای خانواده اطرافم حلقه زده بودند. از شوهرم سؤال کردم چرا دست به چنین اقدامی دست زده است؟ او در جواب همسرش می‌گوید: شب همان روزی که بچه را دفن کردیم به گورستان رفتیم و او را به زیرزمین خانه آوردم چون تحمل دوری او را نداشتم و هر روز به زیرزمین می‌رفتم، او را بغل می‌کردم و اشک می‌ریختم. سرانجام جنازه کودک را شبانه و به دور از چشم مردم به گورستان می‌برند و دفن می‌کنند بدون این که کسی متوجه این واقعه شود. این زن و شوهر دختر عمو و پسر عمو بودند. این زوج تا صاحب فرزند بعدی خود شوند همواره عزادار و گوشه‌گیر بودند و دچار ناراحتی‌های شدید روحی و روانی شده بودند تا این که بچه دوم‌شان چشم به جهان گشود و به مرور زخم‌های گذشته‌شان ترمیم پیدا کرد.

اخیرا نیز از دوست‌های عزیزی شنیدم که متأسفانه دختر جوان‌شان اولین فرزند خود را پس از به دنیا آوردن، از دست داده است. این دختر جوان، به شدت دچار ناراحتی روحی و روانی شده است به طوری که علاوه بر شریک زندگی‌اش، پدر و مادرش نیز به نوبت از او مواظبت می‌کنند.

اما در مقابل این وقایع، واقعه دیگری نیز در یکی از کشورهای اروپایی روی داده است. ریشه این واقعه، به حدود چهار دهه پیش برمی‌گردد. یک زوج از ایران و از تعقیب و گریز و دیکتاتوری جمهوری اسلامی، اجباراً فرار می‌کنند. آن‌ها پس از تحمل مشقت‌های زیادی مانند همه پناهندگان، سرانجام موفق به دریافت اقامت از یکی از کشورهای اروپایی می‌شوند. پس از مدتی آن‌ها فرزند پسری به دنیا می‌آورند. تا سه سالگی این زوج، با افت و خیزهایی با هم زندگی می‌کنند. بعد جدا می‌شوند چرا که پدر هیچ‌گونه مسئولیت بچه را نمی‌پذیرفت و حتی زمانی که مادر به کلاس زبان می‌رفته پدر نه پوشاک بچه را عوض می‌کرد و نه به موقع به او غذا می‌داد.

از سویی پدر بچه پایش را توی یک کفش کرده بود و اصرار داشت که بچه را به ایران بفرستند تا مادرش بزرگ کند. سرانجام آن‌ها تقاضای طلاق دادند. هنگامی که دادگاه جدایی آن‌ها برگزار شد پدر رسماً اعلام کرد که مسئولیت نگهداری بچه را نمی‌پذیرد.

سرانجام بچه سه ساله بوده که آن‌ها از هم جدا شدند. اما پدر بچه دست‌بردار نبود و تهدید می‌کرد که بچه را به ایران خواهد برد. همین تهدید باعث شده بود که دایماً در دلهره و نگرانی زندگی می‌کرد و هر موقع بچه کمی دیر از مدرسه به خانه می‌رسید مادر شدیداً دچار استرس می‌شد. نهایتاً سوسیال و پلیس، او را از نزدیک شدن به بچه منع می‌کنند.

در حال حاضر همان پسر بچه، نزدیک چهار ساله است و یک دختر چهار ساله و یک پسر نو رسیده دارد. پس از گذشت چندین دهه و حدود یک ماه پیش پلیس به این جوان زنگ می‌زند و می‌گوید پدرش فوت کرده است. پسر شوکه می‌شود و نمی‌داند چه بگوید چرا که او در این نزدیک به چهار دهه پدرش را غیر از دوران کودکی ندیده بود و نمی‌شناخت. چرا که پدر بعد از جدایی از مادرش، حتی هرگز سراغ بچه نیامده بود. پسر موضوع به مادرش خبر می‌دهد.

روزی در یک محله شهر، همسایه در آپارتمان خود بوی بدی استشاق می‌کنند و موضوع را به پلیس اطلاع می‌دهند. پلیس هنگامی که وارد خونه که بو از آن به بیرون می‌آمد وارد می‌شوند و با جسد مردی مواجه می‌گردند که بو گرفته بود. پزشک قانونی می‌گوید این مرد، حدود ۱۰ روز پیش فوت شده است. «ج» با وجود این که هنرمند و موزیسین بود اما در دنیای «تبعید» دوست نزدیکی نداشت. اما گفته می‌شود وی گاهی در یک انجمن ایرانیان درس موزیک می‌داده است اما رفیق و دوست نزدیکی نداشت و به همین دلیل، ده روز از مرگش گذشته بود و هیچ کس سراغش نرفته بود. نهایتاً پلیس و کمون مراسم کفن و دفن و خاکسپاری انجام می‌دهند. مادر و پسر و چند نفر در خاکسپاری او شرکت می‌کنند و با احترام او را به خاک می‌سپارند. اما کسانی که با وی رابطه داشتند از دیدن فرزند و همسر سابق او دچار حیرت می‌شوند چرا که او هیچ موقع در مورد آن‌ها با دوستانش حرفی نزنده بود و یا این که آن‌چنان صمیمیت بین آن‌ها وجود نداشت که با همدیگر درد و دل کنند. همسرش سابق وی، به خانواده او در ایران اطلاع می‌دهد که او فوت کرده است.

از خودبیگانگی و تنهایی نیز یکی از عواقب دنیای مدرن سرمایه‌داری است. هم‌چنین حاشیه‌نشینی، فقر، جنگ و حاکمیت دیکتاتوری، عامل فرار و پناهندگی انسان‌هاست.

روشن است ما انسان‌ها چه زن و چه مرد که با عشق باهم آشنا می‌شویم و بچه مشترک به دنیا می‌آوریم وظیفه داریم بدون قید و شرط و به‌طور مشترک و برابر مسئولیت بچه را بپذیریم و حتی اگر بعدها مشکلاتی پیدا کردیم و مجبور به جدایی شدیم باز هم وظایف مادر و یا پدر تمام نمی‌شود؛ آن‌ها برای نگهداری کودک نباید مسئولیت خود را به گردن دیگری ببندازند. از سویی، بسیار مهم است که والدین نباید اختلافات و مشکلات خود را به کودک انتقال دهند و یا از او، به‌عنوان فشار و ابزار علیه همدیگر سود جویند.

البته این امکان وجود دارد که والدین نسبت به فرزندان خود بی‌احساس، ناسازگار یا مضر باشند آن وقت است که نهادهای اجتماعی و حقوقی کودکان در کشورهای اروپایی، کودک را از والدین بگیرند و به خانواده ثالثی بسپارند. ناگفته نماند که چنین مسیر قانونی و دفاع همه‌جانبه از حقوق کودک، عمدتاً در کشورهای پیشرفته غربی وجود دارد و متأسفانه در سایر قاره‌های جهان، نه بزرگان و نه کودکان، کم‌ترین ارزشی برای حاکمان جامعه ندارند.

بی‌تردید محبت والدین باعث افزایش رفاه و رشد کودکان می‌شود. به این ترتیب، «عشق» تمام چیزی است که از تکامل شخصیت منحصر به فرد کودک حمایت می‌کند.

حتی در دوران شیرخوارگی، تعاملات هماهنگ بین نوزاد و مادر و پدر (یا مراقب اولیه) اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا محیط لازم برای یادگیری نحوه تنظیم احساسات و ایجاد همدلی را برای کودک فراهم می‌کند.

اگر والدین خود در سنین کودکی و جوانی و رشد خود صدمه دیده باشند، در پذیرش محبت و صمیمیت از فرزندان خود دچار مشکل می‌شوند. والدین در مواجهه با درد عاطفی ناشی از آن، ناخودآگاه از فرزندان خود فاصله می‌گیرند.

در این صورت، آن‌ها با فرزندان خود ناسازگاری می‌کنند چرا که به احتمال زیاد، خودشان ناسازگاری را تجربه کرده‌اند. به‌عنوان مثال، و به گفته روان‌شناسان، والدینی که تحمل یادآوری غم و اندوه دوران کودکی خود را ندارند، ممکن است حتی در هنگام گریه فرزندانش، انتقام‌جو شوند و کودک را تنبیه کنند.

در هر صورت، هرچه شخص بیشتر از خود محافظت کند، آگوییست باشد بیش تر دفاع خود را بر روی کودک اعمال می کند و به تدریج از درک صحیح کودک باز می ماند.

تقریباً همه والدین احساس می کنند که فرزندان خود را دوست دارند. اما آنچه که والدین در درون خود احساس می کنند باید دارای یک جزء بیرونی در اعمال مسئولیت پذیر و محبت آمیز باشد تا تاثیر مثبتی بر فرزندان شان بگذارد. هم قصد و هم ظرفیت و عملکرد عشق ورزیدن برای حفظ کودک و هم در رشد او به سوی بلوغ، وظیفه خدشه ناپذیر خود بدانند. کودکان واقعاً به نگهداری و حمایت مداوم و محبت نیاز دارند و به معنای واقعی هم سزاوار آن هستند. ما به عنوان والدین موظفیم تمام نیازهای مادی و معنوی و عاطفی بچه هایمان را تامین کنیم و گرنه از درد عاطفی رنج خواهند برد. تحقیقات جدید در علوم اعصاب نشان داده است که نحوه تعامل (یا عدم تعامل) والدین با کودکان، اغلب قبل از این که بتوانند کلماتی را برای توصیف آنچه تجربه می کنند، فرموله کنند، در مغز آنها شکل می گیرد. با بزرگ تر شدن، کودکان راه های زیادی برای دفاع از خود پیدا می کنند تا درد خود را تسکین یا بی حس کنند. در روند کاهش درد، بسیاری از جنبه های خود را می بندند و به درجات مختلف از نظر عاطفی عقب می مانند.

حتی اگر والدین ناچار شدند که به خاطر مشکلاتی با کودک تان برخورد کنند، از سرزنش کردن اش و دنبال مقصر گشتن پرهیز کنند. این کار می تواند باعث کاهش اعتماد به نفس او شود و به ایجاد کینه و خشم منجر شود. در مقابل باید تلاش کرد تا رفتار درست را در او پرورش داد و او را به کار بهتر تشویق کرد، حتی زمانی که در حال یاد دادن قانونمندی به او باشید.

نیویورک تایمز در مقاله ای که چند سال پیش منتشر کرده بود، به طور مفصل به موضوع عشق بدون «قید و شرط» پرداخته است.

نویسنده در ابتدا اشاره می کند که حدود ۵۵ سال پیش بود که کارل راجرز، روان شناس، گفت دوست داشتن به تنهایی کافی نیست. بلکه باید این دوست داشتن بدون قید و شرط باشد. در صورتی که پیام هایی که ما دریافت می کنیم درست خلاف آن است.

رفتار والدین ما دو پایه اصلی دارد: به کودک خود محبت کنید وقتی خوب است، به او محبت نکنید وقتی بد است. البته این مقاله یادآور می شود که عشق همراه قید و شرط، تنها یک روش قدیمی و از مد افتاده نیست. کسانی هستند که به جای تنبیه بدنی، از عبارت جا افتاده «تایم اوت» استفاده می کنند و با خشونت کودک را ایزوله می کنند. شاید بتوان «تایم اوت» را معادل همان «تا سه می شمرم» دانست که پدر/مادرها در ایران استفاده می کردند و می کنند. برای این والدین، کودک مورد عشق و محبت است تا زمانی که کاری را که ما می گوئیم انجام دهد. راجرز معتقد است این روش از پدر/مادر بودن با قید و شرط، نوعی تنبیه کردن کودک و واداشتن او به «به دست آوردن عشق و محبت پدر/مادر» است که تبعات روانی برای کودک به همراه خواهد آورد.

یک تحقیق علمی انجام شده در سال ۲۰۰۴ نشان می دهد که کودکانی که با قید و شرط از سوی والدین شان پذیرفته و دوست داشته شده اند، در بزرگسالی به سمت فعالیت هایی رفته اند که پدر یا مادرشان دوست داشته اند. اما این کودکان اغلب احساس بی علاقه و نفرت از پدر/مادرشان را نشان داده اند. تاکید داشته اند که کاری که انجام داده اند با یک فشار و اجبار درونی همراه بوده نه به دلیل انتخاب واقعی. علاوه بر این ها، خوشحالی شان از به دست آوردن موفقیت، معمولاً موقتی است و به سرعت به احساس گناه یا شرم تبدیل می شود.

طبق این تحقیق، زنان بزرگسالی هم که در کودکی تجربه عشق با قید و شرط را داشته اند، خود را کم ارزش تر از دیگران احساس می کنند. این افراد، بیش تر تمایل دارند که به عنوان مادر، محبت با قید و شرط ابراز کنند. بتلهم، روان شناس کودک، که پیش از این متوجه شده بود که «تایم اوت» (مهلت تهدید آمیزی که پدر/مادر به کودک می دهند تا کارش را اصلاح کند)، باعث بروز اضطراب در کودک می شود، او آن را در هیچ شرایطی پیشنهاد نمی کند. او می گوید: «وقتی کلام ما برای مجاب کردن کودک به انجام کاری کافی نیست، دریغ کردن محبت و توجه مان از او، تنها راه باقی مانده به نظر می رسد که می تواند او را وادار کند تا از ما پیروی کند.»

طبق بررسی های صورت گرفته، پیشنهاد می شود که عشق بی دریغ توسط پدر/مادر و همچنین معلم با حفظ استقلال کودک همراه شود: تشریح دلیل در مورد هر درخواست یا دستور، پیش رو گذاشتن امکان انتخاب بین گزینه های مختلف، مشوق بودن کنترل همراه دخالت کردن، و تلاش برای نگاه کردن از زاویه دید کودک.

بسیاری از ما ممکن است ادعا کنیم که ما بدون هیچ قیدی فرزندانمان را دوست داریم. اما آنچه به حساب می آید این است که کودک چه اندازه احساس دوست داشته شدن بدون قید و شرط می کند، حتی وقتی به اهدافش نرسیده است. اما گاهی رابطه والدین با فرزند مانند هر رابطه دیگر دستخوش فراز و نشیب هایی می شود ولی آنچه که اهمیت دارد این است که والدین بتوانند به خوبی در این میان واکنش و هیجانات خود نسبت به فرزند یا فرزندان را شناسایی و نسبت به چالش هایی که در این ارتباط با آن مواجه می شوند، چاره اندیشی کنند.

از آنجایی که روابط والدین با فرزند در بسیاری از مواقع به صورت روابط آمیخته با عشق و محبت است، گاهی در این میان و به دلایل مختلف احتمال دارد پدر و مادر نسبت به کودک یا نوجوان خود و بالعکس، احساس تنفر حتی بی‌زاری از یکدیگر کنند، در این مواقع و برای رفع شبهه یا کدورت پیش آمده نیاز است که طرفین به مشاور یا روان‌شناس مراجعه کنند.

روان‌شناسان و روان‌درمانگران، بر این عقیده‌اند که تنفر از فرزند، برای پدر و مادر با احساس گناه همراه است زیرا این موضوع می‌تواند مشکل و چالش پیش روی این گروه از خانواده‌ها را حادثر کند. از سوی دیگر، استرس و وحشت مانع دوستی حتی عامل شناخته شده تنفر و جدایی نوجوانان با والدین است و از طرفی، عمده‌ترین ترس خانواده این است که فرزند نوجوان آن‌ها مرتکب اشتباهی شود که زندگی خود را برای همیشه نابود کند. ترس والدین از این که فردی بخواهد به کودک ۶ ساله آن‌ها آسیب یا صدمه‌ای وارد کند.

از جمله علل تنفر والدین از فرزند می‌تواند به تعارض درونی والدین و یا یکی از آن‌ها، ناکامی در ارتباط با فرزند، پذیرفتن مسئولیت، تجربه آسیب‌های پیشین، مشکلات و اختلالات روانی، کودکی سخت و مشکل دار، کشمکش با همسر و تنفر از فرزند، مشکلات محیطی و فقر اقتصادی و فرهنگی اشاره کرد.

به عقیده روان‌شناسان، حس تنفر پدر از فرزند با این که می‌تواند ریشه در گذشته داشته باشد ولی آثاری هم‌چون ترس و استرس دائم، احساس گناه، مشکل خوراک، افسردگی، عدم اعتماد به نفس، پرخاشگری و گوشه‌گیری برای فرزند به وجود آوردند و این حس بی‌زاری نه تنها دلبستگی را کاهش خواهد داد بلکه احتمال مقابله طرفین را افزایش می‌دهد.

والدین برای مقابله با تنفر و بی‌زاری به وجود آمده، می‌توانند کنترل خشم و مدیریت فعالیت‌های خود، بهره‌گیری از مشاور و روان‌شناس متخصص، مشکلات ارتباطی خود را شناخته و نسبت به رفع چالش‌های پیش روی خانواده اقدامات موثری انجام داد.

البته در دنیای بی‌رحم سرمایه‌داری امروز، میلیون‌های کودک در گوشه و کنار جهان، به حال خود رها شده‌اند و اغلب این کودکان، حتی برای زنده ماندن صبح تا شب در اشغال‌دانی‌ها می‌لولند تا شکم خود را سیر کنند. صدها هزار کودک، توسط والدین خود که عمدتاً نیز دچار مشکلات عدیده‌ای دست به گریبانند و یا معتاد هستند همواره بچه‌های خود را مورد آزار و اذیت سیستماتیک قرار می‌دهند و این کودکان دادرسی ندارند. کم نیستند کودکانی که وادار به تن‌فروشی و دزدی و قاچاق مواد مخدر می‌شوند.

کودکان بیش‌تر از همه، قربانی جنگ‌ها می‌شوند. در جنگ اسرائیل علیه مردم غزه، هزاران کودک فلسطینی جان خود را از دست داده‌اند با این وجود، متأسفانه جامعه جهانی باز هم نظاره‌گر قربانی شدن هرچه بیش‌تر کودکان بی‌پناه و بی‌دفاع در نوار غزه هستند!

حتی در حکومت‌های دیکتاتوری هم‌چون جمهوری اسلامی ایران، کودکان بزهکار را زندانی و شکنجه و حتی اعدام می‌کنند. در حالی که علاوه بر پدر و مادر، وظیفه همه شهروندان است که به کودکان توجه کنند و آن‌ها مانند کودکان خود ببینند. کودک تا ۱۸ سالگی، کودک محسوب می‌شود و به همین دلیل، دولت‌ها موظفند امکانات آموزشی و بهداشتی آن‌ها را تا ۱۸ سالگی تامین کنند اما کدام دولت است که به این قوانین جهان‌شمول بین‌المللی پایبند باشد و اهمیتی بدهد؟ اگر در دنیای غرب، آن‌هم به‌طور نسبی، حقوق کودکان رعایت می‌شود اما در قاره‌های دیگر جهان، کودکان بی‌دفاع و کم‌جثه همواره مورد ستم و استثمار قرار می‌گیرند و دادرسی ندارند!

دنیا را به کودکان بدهیم

دنیا را به کودکان بدهیم،
حداقل برای یک روز
بدهیم مانند بالونی رنگارنگ
بازی کنند، بازی کنند،
آواز سر دهند در میان ستارگان.

دنیا را به کودکان بدهیم،
بدهیم مانند یک سیب بزرگ

مانند یک تافتون گرم،
چیزی نیست یک روز.

دنیا را به کودکان بدهیم
حداقل برای یک روز
تا دنیا، دوستی را درک کند.

کودکان،
دنیا را از دست ما خواهند گرفت
و درختان ابدی خواهند کاشت!

ناظم حکمت (بیست و یکم مه ۱۹۶۲، مسکو)
برگردان: بهرام رحمانی

جمعه بیست و نهم تیر ۱۴۰۳ - نوزدهم یولی ۲۰۲۴